

## ذهنی‌گرایی، بینادذهنیت و کنش خلاق در مکتب اتریشی

محمود متوسلی\* و علی رستمیان\*\*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۰

### چکیده

مساله ذهنیت و نسبت تعاملی آن با زمینه اجتماعی و نهادی از جمله مسایلی است که به تازگی در رهیافت‌های نوین در حوزه تبیین کنش انسانی در نظریه‌های اجتماعی و اقتصادی مورد توجه قرار گرفته است. کاستی‌های برآمده از فردگرایی روش شناختی خام که پدیده‌های اجتماعی را فارغ از تعامل‌ها و روابط میان‌فردی تبیین می‌کنند، ضرورت به میان آوردن رویکردهای تفسیرگرا در تحلیل این پدیده‌ها را بیش از پیش آشکار ساخته است. این مقاله می‌کوشد تا با واکاوی ذهنی‌گرایی و ارتباط هستی‌شناختی گریزناپذیر آن با زمینه اجتماعی، راه را برای درک بهتر مفهوم میان‌ذهنیت فراهم سازد. در این راه، ضمن کاوش در مضامین نظری مستتر در مواضع معرفت‌شناسانه برخی از بزرگ‌ترین متفکران مکتب اتریشی علم اقتصاد، کنش خلاق کارآفرین - به مثابه یکی از پیش‌ران‌های اصلی توسعه - را در چارچوب مفهومی تفسیرگرا و نهادگرایانه بازتعریف می‌شود و ضمن نقد اجمالی رویکردهای مسلط در این حوزه، میان‌ذهنیت به عنوان یکی از مولفه‌های تبیین‌گر آن معرفی می‌شود.

### طبقه‌بندی JEL: B53, B52, B40, B25

**کلیدواژه‌ها:** علم اقتصاد اتریشی، نظریه نهادی، هرمنوتیک (نظریه تفسیری)، روش‌شناسی اقتصادی، کنش کارآفرینانه.

---

\* استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، پست الکترونیکی: [motvaseli@ut.ac.ir](mailto:motvaseli@ut.ac.ir)

\*\* دانشجوی دکتری کارآفرینی دانشگاه تهران، نویسنده مسئول، پست الکترونیکی: [rostamiaa@ut.ac.ir](mailto:rostamiaa@ut.ac.ir)

۱- مقدمه

اغراق نیست اگر بگوییم نفوذ علم اقتصاد اتریشی در نوشتارگان مرتبط با نظریه‌های کارآفرینی در مقایسه با سایر مکاتب اقتصادی و اجتماعی بی‌بدیل و نظیر است (کلاین و بایلوندا<sup>۱</sup>، ۲۰۱۴). ایده‌های کانونی این مکتب که در قالب اصول معرفت‌شناختی و روش‌شناختی طرح و پرورده شده‌اند، همچنان زایا هستند و توان و بارآوری خود را در تجهیز بستر نظریه‌پردازی در رشته نوپای کارآفرینی بیش از پیش آشکار کرده‌اند (کپل<sup>۲</sup>، ۲۰۰۳).

در این مقاله، ضمن بازتعریف یکی از مهم‌ترین اصول معرفت‌شناختی مکتب اتریش (ذهنی‌گرایی) در چارچوب سنت فکری تفسیرگرا، مساله میان‌ذهنیت را به عنوان حلقه پیوند میان ذهنی‌گرایی و نهادگرایی اصیل مطرح خواهیم کرد و خواهیم دید که نشانند ذهنیت در زمینه‌های فرافردی و میان‌ذهنی، گستره ژرف‌تری را از ذهنی‌گرایی فراروی‌مان قرار می‌دهد که به میانجی آن می‌توان پهنه موجود در نظریه‌پردازی در باره کنش خلاق کارآفرینانه - که در این مقاله به سیاقی شومپیتری از عوامل اصلی توسعه اقتصادی انگاشته می‌شود - را وسعت داد و بارآورتر از پیش کرد.

این مقاله در پنج بخش تبیین شده است؛ پس از مقدمه، در بخش دوم خواهیم کوشید جایگاه ذهنی‌گرایی را در مقام یک اصل معرفت‌شناختی باز شناسیم و با برقراری پیوند آن با فردگرایی به مثابه اصلی روش‌شناختی، چارچوب نظری استوار بر این اصول را تا حد امکان روشن سازیم. مضامین مطرح شده در این بخش درجه انتزاع بالایی دارند؛ به این معنا که ما به کمک تاملی تجربیدی بر آن خواهیم بود شالوده‌های فلسفی ناظر بر این اصول و رابطه متقابل آن با سایر دلالت‌های پیدا و پنهان دستگاه فلسفی مکتب اتریش را آشکار سازیم تا از این رهگذر چارچوب مفهومی شکل‌دهنده به پارادایم فکری حاکم بر این مکتب در قالبی فهم‌پذیرتر تحلیل شود و به فهم درآید. بخش سوم با وارد کردن زمینه‌های فرافردی شکل‌دهنده به معنا و ارزش، ذهنی‌گرایی مطرح شده در بخش نخست را با آمیختن آن با دلالت‌های برآمده از سنت تفسیرگرایی تکمیل می‌کند. در این بخش، ذهن در حکم یک سیستم باز در رابطه‌ای متقابل و دوسویه با واقعیت‌ها و ذهنیت‌های دیگر قرار

---

1- Klein and Bylund

2- Koppl (ed.)

### ذهنی‌گرایی، تعامل و کنش خلاق در مکتب اتریشی ۳

می‌گیرد؛ در این معنا، هر طرح‌اندازی و هر کنشی، محاط در زمینه اجتماعی و نهادی است؛ زمینه‌ای که خود بر ساخته انباشتی کنش‌های تفسیری عاملان است و از آن‌ها تاثیر می‌پذیرد. خواهیم گفت که چگونه می‌توان خوانشی ذهنی‌گرایانه از کنش انسانی در این برداشت تفسیر‌گرایانه از عاملیت و ساختار به دست داد. بخش چهارم که طولانی‌ترین بخش این مقاله است به مساله میان‌ذهنیت در کنش خلاق کارآفرینانه به عنوان کنشی که هسته اصلی توسعه شومپتری را شکل می‌دهد، می‌پردازد. در این بخش پس از مروری اجمالی بر رئوس اصلی ناظر بر نظریه کنش فرصت‌نگرانه در نوشتارگان کارآفرینی، ضرورت به میان کشیدن مساله میان‌ذهنیت در تبیین مضامین مرتبط با کنش کارآفرینانه (به‌ویژه فرصت و قضاوت کارآفرینانه) را به پیش خواهیم کشید. در بخش پنجم و نتیجه‌گیری، ضمن مرور اهداف غایی مقاله در تبیین ضرورت توجه به مساله میان‌کنش به دلالت‌های کاربردی آن در حوزه سیاست‌گذاری آموزشی اشاراتی خواهد شد.

### ۲- تصریح ذهنی‌گرایی به منزله یک اصل معرفت‌شناختی

ذهنی‌گرایی، کانون تجربه، شناخت و کنش را در پهنه حیات ذهنی انسان می‌نشانند. در ذهنی‌گرایی، فرآیندهای ناظر بر شناخت و خلق دانش، برآمده از مکانیسم بازسازی واقعیت در قالب شکل‌بندی صورت‌های تفسیری از امور واقع<sup>۱</sup> در ذهن انسان هستند. به بیان کوتاه، بنا بر اصل ذهنی‌گرایی، امور واقع در علوم اجتماعی، همانا باورها، معناها و ارزش‌هایی هستند که افراد به کنش‌ها و موقعیت‌ها و محیط‌های خود منضم می‌سازند (استور<sup>۲</sup>، ۲۰۱۰:۳۱).

بر اساس ذهنی‌گرایی، هیچ معیار و سنجه عینی، عام و فراگیری وجود ندارد که با ارجاع به آن بتوان گزینش‌ها، تصمیم‌ها و کنش‌ها را به نحوی عینی سنجید و داوری کرد؛ چراکه کنش‌های افراد بر پایه ارزش‌ها و سنجه‌هایی صورت می‌بندند و معنا پیدا می‌کنند که همگی ریشه در دانش، باورها، انتظارات، تجربه‌ها و تاملات خود آن‌ها دارند (بوتک<sup>۳</sup>، ۱۹۹۴: ۲۳-۱۷).

---

1- Facts  
2- Storr  
3- Boettke

ذهنی‌گرایی، مساله معنا و ارزش را در کانون هسته سخت برنامه پژوهشی خود قرار می‌دهد. همچنان که میزس<sup>۱</sup> اظهار می‌دارد: «نمی‌توانیم موضوع مطالعه را در ذهن آوریم مگر اینکه معنایی را که انسان کنشگر به موقعیت خویش نسبت می‌دهد، مدنظر قرار دهیم.» (میزس، ۱۹۶۳: ۲۶)

مساله مهمی که باید به آن توجه شود، این است که ذهنی‌گرایی در معنایی که غالب اقتصاددانان اتریشی از آن مراد می‌کنند به هیچ روی تاثیر عوامل فرا شخصی بر فرآیندهای انتخاب و تصمیم‌گیری و کنش‌ورزی را نفی نمی‌کند، بلکه از اساس ناظر است بر این واقعیت مهم که در نهایت این افراد هستند که با طرح‌اندازی‌های خود در ساحت ذهن به تصمیم‌های خویش سامان می‌بخشند و به منظور دستیابی به هدف‌های خود که ساخته باورها و انتظارات آن‌هاست، دست به کنش می‌زنند. به بیان بهتر، نزد اتریشی‌ها جایگاه نظری ذهنی‌گرایی، ورای نوعی تمهید روش‌شناختی صرف، در حکم اصلی معرفت‌شناختی است که مطالعه کنش انسانی باید بر شالوده آن استوار شود.

علوم انسانی (به طور عام) و علم اقتصاد (به طور خاص) درگیر تبیین تاثیر متقابل کنش‌های انسانی هستند که در آن‌ها تعامل‌های افراد با یکدیگر و با محیطی که در آن می‌اندیشند و کنش می‌ورزند بدون باور و انتظاری که هر فرد به طبیعت چنین تعامل‌هایی می‌بخشد از پایه ناممکن می‌شوند (هایک<sup>۲</sup>، ۱۹۸۴: ۶۰).

گرانیگاه تحلیل در علوم اجتماعی که به توصیف و تبیین رفتارهای افراد در زمینه‌های ساختاری و اجتماعی می‌پردازند، مساله فهم فرآیندهای ذهنی در خلق و انتقال معنا و ارزش است (میزس، ۱۹۶۳: ۵۱). تبار این دیدگاه در تاریخ اندیشه علوم اجتماعی به سنت‌های هرمنوتیکی و رویکرد‌های تفسیرگرا برمی‌گردد. این رویکرد‌ها، با وجود تفاوت‌ها و تمایزهایی که با یکدیگر در سطوح گوناگون روش‌شناختی دارند، همگی در پذیرش این آکسیوم هم‌داستان هستند که اساس تبیین در علوم اجتماعی متضمن فهمیدن آن چیزی است که در ذهن کنشگر می‌گذرد (بتون و کرایب، ۱۳۸۴، فصل ۵).

---

1- Ludwig Von Mises

2- Hayek F. V.

## ذهنی‌گرایی، تعامل و کنش خلاق در مکتب اتریشی ۵

ماکس وبر<sup>۱</sup> (۱۹۴۹) در اثر کلاسیک خود، روش‌شناسی علوم اجتماعی<sup>۲</sup>، در تمایز نهادن میان روش حاکم بر مطالعه در علوم اجتماعی با علوم طبیعی با تاکید بر همین سنخ از «فهم»<sup>۳</sup> - که آغازگاه فرآیند شناخت را در درک معنا و ارزشی می‌داند که کنشگر به و وضعیت‌های خود نسبت می‌دهد - شالوده‌های نظری ذهنی‌گرایی معرفت‌شناختی را پی می‌ریزد. در این معنا، فهم و تفهم همانا بازشناسی سازه‌هایی است که انسان کنشگر در رویارویی با وضعیت‌های گوناگون در ذهن خویش می‌سازد و به وساطت آن‌ها به معنابخشی و ارزش‌گذاری آن موقعیت، ارزیابی وسایل، ابزار، هدف و در نهایت طراحی کنش دست می‌برد. این تعریف از فهم و کنش، دوگانگی ارتدوکس ذهنیت/عینیت را درهم می‌شکند و کلیت معرفت را در چارچوبی نو که معطوف به فرآیندهای ذهنی واقعیت‌گراست، بازتعریف می‌کند (پتی<sup>۴</sup>، ۱۹۹۸: ۵۳۴-۵۳۱). در این معنا، ذهنی‌گرایی پلی است که ذهنیت عامل انسانی را به کنش‌های قصدمند و هدف‌مند پیوند می‌زند؛ انسان در مقام عامل یا سوژه شناسایی با فهم خود از نیروهای تاثیرگذار بر چیزها و رویدادها دست به کنش می‌زند و به این ترتیب با محیط وارد تعاملی فعالانه می‌شود. این تعامل فعالانه در تقابل با وضعیت ایستای سوژه در نظریه‌های ارتدوکس علوم اجتماعی قرار می‌گیرد.

در این نظریه‌ها (نظریه اقتصاد نئو کلاسیک به طور خاص) سوژه عاملی است اثرپذیر و منفعل که فقط با پذیرش محرک‌ها و نشانه‌هایی که از واقعیت برمی‌گیرد، تصمیم‌سازی می‌کند. در این دیدگاه، نظریه نه تنها دغدغه تبیین فرآیندهای ذهنی منتهی‌شونده به تصمیم را ندارد، بلکه از اساس با فرض گرفتن ذهنیت کنشگر به منزله عاملی تنها گیرنده و نقش‌پذیر، ماهیت کنش انسانی را به امری مکانیستی و ایستا تبدیل می‌کند. ناگفته پیداست که در چنین موضعی، معرفت و دانش فاقد پویایی‌هایی است که در نتیجه رویارویی ذهنیت و واقعیت، ساختار بنیادین کنش انسانی را می‌سازند.

نظریه‌های ارتدوکس (از مارکسیسم عامیانه گرفته تا نظریه نئو کلاسیک) با باور به این موضع معرفت‌شناختی و پیگیری قوانین عام حاکم بر آن به ترویج آن دسته از مواضع انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی‌ای دست برده‌اند که آسیب‌های آن در ساحت نظریه و

---

1- Max Weber

2- Methodology of Social Sciences

3- Verstehen / Understanding

4- Pettit

عملکرد تا به امروز همچنان باقی است. ذهنی‌گرایی به نحوی ریشه‌ای در برابر این دلالت‌ها قد علم می‌کند.

در علم اقتصاد، پدر علم اقتصاد اتریشی، یعنی کارل منگر<sup>۱</sup>، برای نخستین بار ذهنی‌گرایی را به میانجی نظریه ارزش خود وارد نظریه اقتصادی کرد؛ جایی که ارزش، چه در طرف عرضه و چه در طرف تقاضا، در تحلیلی نهایی به ارزیابی‌های ذهنی کنشگران اقتصادی برمی‌گردد و نه به مقتضیات عینی و متجسم در واقعیات مشهود (منگر<sup>۲</sup>، ۲۰۰۷ {۱۹۷۶}). پیگیری این ایده از سوی اندیشمندان کلیدی مکتب اتریش به تولید حجم سترگی از نوشتار نظری انجامید که غنای فکری و بسامد نظری آن همچنان در حال بالیدن و پیش‌روی است. در این میان می‌توان به آثار کلاسیکی همچون کنش انسانی نوشته لودویگ فن میزس (۱۹۶۳)، فردگرایی و نظم اقتصادی نوشته‌هایک (۱۹۴۸)، میراث ماکس وبر نوشته لودویگ لاکمان<sup>۳</sup> (۱۹۷۱)، علم اقتصاد زمان و جهل نوشته ادریسکول<sup>۴</sup> و ریتزو<sup>۵</sup> (۱۹۸۴)، شناخت‌شناسی و علم اقتصاد نوشته شکل<sup>۶</sup> (۱۹۷۲) اشاره کرد.

هر یک از این خوانش‌ها دربرگیرنده و سازنده دلالت‌های معرفت‌شناختی گوناگونی از ذهنی‌گرایی است و سویه‌ها و زوایای خاصی از آن را در چارچوب مفهومی خود می‌گنجانند. برای مثال، میزس در تقابل با نسبی‌گرایی تاریخ‌گرایانه و رویکردهای تجربه‌گرا در علم اقتصاد، با طرح مسأله آکسیوم کنش<sup>۷</sup> بر تجربه درونی، ذهنی و بازتابی کنشگر در شکل‌دادن به کنش تأکید می‌ورزد.

هایک با واکاوی عمیق خود در مورد نقش و جایگاه دانش در جامعه بازار و سرشت پراکنده، پراگماتیک و ضمنی دانش به نقش ذهن در خلق، درک و انتشار دانش و رای فرمان‌ها و دستورهای تحمیل شده از سوی ساختارها می‌اندیشد. لاکمان با بازآرایی ذهنی‌گرایی ذیل فلسفه وبر به نحوی ریشه‌ای دلالت‌های فلسفی این اصل معرفت‌شناختی را آشکار می‌سازد و نظریه کنش میزس را در قالبی پیچیده‌تر و تفسیری‌تر می‌پروراند.

---

1- Carl Menger

2- Menger

3- Ludwig Lachman

4- Gerald P. O'Driscoll

5- Mario J. Rizzo

6- G.L.S. Shackle

7- Axiom of Action

## ذهنی‌گرایی، تعامل و کنش خلاق در مکتب اتریشی ۲

ادریسکول و ریترو نیز ضمن تمرکز بر فرآیندهای بازار و مساله دانش، با تاکید بر زمان‌مندبودن تصمیم‌ها و آغشته‌بودن کنش‌ها با ناآگاهی، پویایی‌های ذهن کنشگر در مواجهه با نااطمینانی و عدم قطعیت را در کانون اندیشه‌های خود می‌نشانند. شکل در رهیافتی پساکینزی، مساله عدم قطعیت و محدودیت دانش را به پیش می‌کشد و بر نقش نوآوری‌های ذهنی در حل مسائل اقتصادی تاکید می‌ورزد. چنان‌که پیداست در این نگرش‌ها از آنجا که چنین انگاشته می‌شود که کنش انسانی بر پایه نیت‌ها و انتظارات ذهنی شکل می‌گیرند، روش اصلی در پژوهش کنش، نه تحلیل علت‌مندی‌های مکانیستی بلکه فهم این نیت‌ها و انتظارات و ساختار مفهومی شکل‌دهنده به ادراک‌ها و نگاشت‌های ذهنی است (ونبرگ<sup>۱</sup>، ۲۰۰۴: ۱۶۷).

در بخش بعد، با عمق بخشیدن به نگاه‌مان نسبت به ذهنیت انسانی به گستره معرفت‌شناختی ذهنی‌گرایی وسعت خواهیم داد و خواهیم دید که ذهنیت ازاساس بازبسته و هم‌تافته با بعد اجتماعی و وضعیت‌های زمینه‌ای است، در دل آن شکل می‌گیرد و در رابطه‌ای دوسویه با این زمینه دگرگون می‌شود و البته زمینه را دگرگون می‌کند. در این راستا، با به میان کشیدن مفهوم‌هایی از جمله نهاد، طرح، ساختار تفسیری کنش انسانی - که بر رابطه دوسویه و هم‌سازنده یاد شده بین صورت‌های ذهنی و زمینه اجتماعی دلالت دارند - در پهنه افقی انضمامی‌تر و پربارتر به ذهنی‌گرایی می‌اندیشیم.

## ۳- ذهن و نهاد - پیکربندی معنا و کنش در زمینه اجتماعی

نهادها تا جایی که قواعد بازی و قیده‌های انسان‌ساخته حاکم بر کنش‌ها خوانده می‌شوند (نورث<sup>۲</sup>، ۱۹۹۰: ۳)، پدیده‌هایی هستند که ناگزیر درگیر معنا و فرآیندهای ذهنی ناظر بر خلق و فهم آن می‌شوند. نهادها یا قاعده‌های اجتماعی که تعامل‌ها و میان‌کنش‌های اجتماعی را ساخت می‌دهند (هاگزون<sup>۳</sup>، ۲۰۰۶: ۲) با تعیین، تحدید و تغییر زمینه‌هایی که کنشگر بر بستر آن‌ها دست به یافتن و ساختن معنا و انتظارات خود می‌زند، فرآیندهای

---

1- Vanberg

2- North

3- Hodgson G. M

خلق معناها و ارزش‌ها را امکان‌پذیر می‌سازد. هر وضعیت انسانی، ناگزیر در تعامل با یک موقعیت اجتماعی تعریف می‌شود و نهادها قواعدی هستند که مناسبات رسمی یا غیررسمی فرد با دیگران در این موقعیت‌ها را سامان می‌بخشند.

شاید در نگاه نخست، پیوند ذهنی‌گرایی با تحلیل‌های نهادی (نهاد‌گرایی) چندان سازگار نباشد؛ چگونه می‌توان نگاهی ذهنی‌گرایانه داشت وقتی که کنش انسانی در بستری از جریان‌های اجتماعی که ساحت ذهن منفرد را درمی‌نوردند و حیات ذهنی و عملی انسان را زمینه‌مند قاعده‌ها، هنجارها و عادت‌های رفتاری می‌سازند درک و تفسیر کرد؟ اما درحقیقت یکی از ویژگی‌های نظری پارادایم علم اقتصاد اتریشی که آن را از پارادایم‌های رقیب متمایز می‌سازد، نگاه ریشه‌ای به ذهنیت و ردیابی عوامل تبیین‌کننده فرآیندهای ذهنی تا سطح نهادهاست.

اغلب اندیشمندان اتریشی به صراحت یا به تلمیح، تحلیل‌های نهادی را در زمینه‌های گوناگون اقتصادی به کار بسته‌اند؛ منگر (۲۰۰۷ {۱۹۷۶}، فصل ۸) در اصول علم اقتصاد، نظریه پول خود را با واکاوی نهاد‌گرایانه خاستگاه پول آغاز می‌کند. هایک در پرداخت اغلب ایده‌های بدیع خود در رابطه با فرآیندهای بازار، نظریه قیمت، نقد پوزیتیویسم و سویالیسم و سایر پدیده‌های اقتصادی-اجتماعی، همواره مواضعی نهاد‌گرایانه از خود نشان می‌دهد (کالدول، ۱۳۸۸، فصل ۲).

لاخمان (۱۹۸۶-۱۹۷۱) که به عنوان رادیکال‌ترین ذهنی‌گرای اتریشی معرفی می‌شود (آنیل<sup>۱</sup>، ۲۰۰۰)، ضمن تأکید بر اهمیت نهادها در امکان‌پذیر ساختن روابط متقابل بین کنشگران به نقش آرایش نهادی در هماهنگ‌سازی ساختن کردارهای پراکنده و مرکز‌گرای افراد می‌اندیشد<sup>۲</sup>.

---

#### 1- O'Neill

۲- به لحاظ روش‌شناختی، این انگاشت که حرکت تحلیلی بین مؤلفه‌های درون‌ذهنی و برون‌ذهنی را ضروری می‌سازد به معنای گذر از برداشت‌های خام فرد‌گرایانه است که در سطح هستی‌شناختی هر عامل جمعی (مثلاً نهادها) را تقلیل‌پذیر به عوامل فردی می‌دانند و عامل مهمی مانند تراکنش میان‌فردی را که سازنده وجوه مهمی از کل است، نادیده می‌گیرد (HAYEK F. V., 1967, PP. 70-71). با این حال این هرگز به معنای پذیرش جمع‌گرایی روش‌شناختی نیست؛ حرکت و پویایی هر تحلیل در علوم اجتماعی متضمن نوعی نگاه تحول‌گرایانه است که در آن



## ذهنی‌گرایی، تعامل و کنش خلاق در مکتب اتریشی ۹

فارغ از این ارجاعات، چنان که در بخش پیشین گفته شد، واکاوی کنش‌ها و کردارهای انسانی، ناگزیر پای نهادها را به میان می‌کشد، چرا که از یک طرف معناها، سازه‌ها و مفاهیم از اساس اموری هستند که در رویارویی عامل انسانی با یک موقعیت شکل می‌گیرند و از سوی دیگر موقعیت‌های معنادار (چه درون‌ذهنی (سوبژکتیو) و چه برون‌ذهنی (ابژکتیو)) که شرط لازم کنش‌ورزی به‌شمار می‌روند، ناگزیر در رابطه با دیگران و در قالب یک زمینه اجتماعی رخ می‌دهند. در این معنا، هیچ امر ذهنی معقولی نیست که بتوان آن را ورای زمینه‌های اجتماعی و مستقل از الزامات نهادی نشان داد.<sup>۱</sup>

میزس با وجود آنکه ریشه تمایزهای روش‌شناختی علوم اجتماعی از علوم طبیعی را در معنادار بودن کنش‌های انسانی و لزوم واکاوی فرآیندهای معنا‌ساز می‌داند، به دلیل نگاه مطلق‌انگارانه خود نسبت به نظریه و باور به امکان دستیابی به نظریه‌های عام و فرازمان‌مند، به‌طور عمده با رویکردهای تفسیری-نهادی هم‌داستان نیست (پارسونز<sup>۲</sup>، ۱۹۹۸: ۴۶). به گمان او، تحلیل‌های تفسیرگرا هرگز به تفسیر نهایی و عام راه نمی‌برد و از همین رو در دایره کردمان‌شناسی<sup>۳</sup> جای نمی‌گیرند.

میزس با پیروی از معرفت‌شناسی کانتی، ساختار عامی برای ذهن در نظر می‌گیرد و به نحوی پیشینی‌انگارانه مقولات پیشاتجربی ذهن را به مثابه مقدمات بدیهی و متقن آغازگاه تحلیل قیاس‌گرایانه کنش انسانی مسلم می‌گیرد. در این برداشت، عناصر شکل‌دهنده به

---

امر فردی و امر جمعی به‌طور متقابل یکدیگر را می‌سازند و از هم تاثیر می‌پذیرند. این نگاه، که به‌نوعی حامل کثرت‌گرایی روش‌شناختی است، اولویت تبیینی امر فردی یا امر جمعی را وابسته به موضوع مطالعه و افق تبیینی پژوهش می‌داند.

۱- اندیشمندانی که به رویکردهای تفسیرگرایانه ملتزم‌اند، از عقلانیت معنایی مراد می‌کنند که به‌مراتب و وسیع‌تر است از آن معنایی که باورمندان به عقلانیت ابزاری در ذهن دارند. در میان اتریشی‌ها، حتی میزس که می‌توان او را ذهنی‌گرایی ابزارانگار شمرد، عقلانیت را -بنا به اسلوبی متفاوت از نظریه انتخاب عقلایی ارتدوکس- در سرشت هدف‌مند کنش تعریف می‌کند (Parsons, 1998, p. 51). بدین سان، پدیده معقول (تبیین‌پذیر)، پدیده‌ای است که ریشه در طبیعت هدف‌مند کنش‌های انسانی دارد و بیشتر ناظر است بر مشروعیت یا موجه‌بودن درونی خود کنش براساس چارچوبی قیاس‌محور و پیشینی‌انگار.

2- Parsons

3- Praxeology

یک تحلیل کردمان‌شناختی، مقوله‌های کلی و عامی هستند که ساختار کنش را می‌سازند و کنش، رابطه‌ای است بین ابزار و اهداف و رفتار آگاهانه‌ای که با استفاده از این ابزار، دستیابی به اهداف مقرر را محقق می‌سازد (ابلینگ<sup>۱</sup>، ۱۹۹۴: ۸۷). در این نسخه پیشینی‌انگاران از کردمان‌شناسی، انگیزه‌ها و باورهایی که در بدو امر در حکم شرط امکانی وجود ابزار و اهداف و کنش‌نیت‌مند هستند، از دایره تحلیل بیرون گذاشته می‌شوند<sup>۲</sup>. این مساله از توان اکتشافی کردمان‌شناسی می‌کاهد و با طرد عناصر تجربی، تاریخی و انضمامی از عرصه نظریه و باور جزم‌گرایانه به مقدمات عام و فرازمانی-فرامکانی، گستره محدود و فروسته‌ای از نظریه‌پردازی را فراییش می‌نهد (بلاگ، ۱۳۸۰: ۱۲۹).

با یاد به یاد آورد که یکی از نتیجه‌های رویکرد‌های ذهنی‌گرا از قضا تحلیل چگونگی شکل‌گیری ایده‌ها و معناهاست، و درون‌زا گرفتن انگیزه‌ها به قصد اکتشاف بنیان‌های ذهنی ناظر بر تکوین و تحول آن‌ها بخشی جدایی‌ناپذیر از منطق حاکم بر چنین تحلیل‌هایی است (کدینگتون، ۱۹۸۳: ۶۱)<sup>۳</sup>. در پی بازشناسی همین کاستی، واکاوی نقش انگیزه‌ها و تحلیل فرآیندهای تفسیری - که این انگیزه‌ها در نهایت به وساطت آن‌ها شکل می‌گیرند و به الگوی کنش ساخت می‌دهند - کانون اصلی بازتعریف ذهنی‌گرایانه لاخمان

---

### 1- Ebeling

۲- کردمان‌شناسی میزس در این مورد با برون‌زا گرفتن انگیزه‌ها و نادیده گرفتن تحلیل چگونگی شکل‌بندی انگیزه‌ها، هم‌تا با نظریه انتخاب عقلایی نئوکلاسیکی عمل می‌کند (Sugden, 1991)؛ نظریه‌ای که خود میزس آن را به دلیل ساده‌انگاری‌اش محکوم می‌کند. البته باید توجه داشت که میزس خود در کنش انسانی بارها به سرشت تفسیری تجربه اشاره می‌کند، اما در راستای تمایزی که میان علم اقتصاد در مقام نوعی کردمان‌شناسی و علوم تاریخی می‌گذارد، تبیین تفسیری را به علوم تاریخی حواله می‌دهد و از حوزه پیشینی‌انگار علم اقتصاد بیرون می‌داند. خوانش روثبارد (Rothbard, 1957) از کردمان‌شناسی میزس نیز در راستای همین پیشینی‌انگاری رادیکال صورت‌بندی می‌شود.

### 3- Coddington

پیگیری دلالت‌های فلسفی شکل‌دهنده به این مطلب در حدود تعریف شده این مقاله نمی‌گنجد. تاریخ اندیشه فلسفی پس از کانت مشحون از نقدهای بنیادین به سویه‌های تفسیرگریز و مطلق‌انگاران‌ی نهفته در پیشینی‌انگاری در معرفت‌شناسی کانتی است: برای نمونه می‌توان به آثار تبارشناسانه نیچه، ایده‌های هرمنوتیسین‌هایی همچون دیلتای و گادامر و ریکور و نیز نقد ریشه‌ای پدیدارشناسانی همچون مرلوپوتتی اشاره داشت.

## ذهنی‌گرایی، تعامل و کنش خلاق در مکتب اتریشی ۱۱

و سایر اتریشی‌های تفسیرگرا از کردمان‌شناسی میزسی است؛ موضعی که در تحلیل نهایی، پیوند عینیت و ذهنیت را به‌نحوی پویا تبیین می‌کند.

تاکید لاخمان (۱۹۷۱: ۲) بر سرشت تفهیمی کنش انسانی، و بازگشت او به ایده وبری «فهم»، ریشه در درک ماهیت اجتماعی کنش و زمینه‌مند بودن آن در قالبی زمان‌مند و پویا دارد. لاخمان در مقام یک ذهنی‌گرای اصیل، بر خلاف میزس، به عام‌بودن و ثابت‌بودن اصول پیشینی حاکم بر فرآیند کنش باور ندارد و این اصول را به منزله محتواهایی که در نهایت در ذهن کنشگر بر ساخته می‌شوند و سرشتی زمان‌مند، مکان‌مند و تفسیری دارند، می‌فهمد. در این راستا، تاکید لاخمان بر تاثیر زمان بر تغییر اهداف است: وقتی اهداف در بستر زمان و در زمان آینده قرار دارند، چگونه می‌توان آن‌ها را داده‌شده فرض کرد (لاخمان، ۱۹۸۲: ۳۸)؟

لاخمان (۱۹۷۱: ۲۰ و ۱۹۹۰: ۱۳۶) معتقد است که کنش‌ها و رفتارها همواره زمان‌مند و زمینه‌مند هستند. از این رو، هر تحلیل کردمان‌شناسانه باید کنش‌ها را در بستری گسترده‌تر از یک کنش منفرد و در زمینه یک برنامه یا طرح<sup>۱</sup> در نظر آورد. در پس هر کنش مشاهده‌پذیر، طرحی منسجم وجود دارد که در قالب آن، اهداف و وسایلی که برای تحقق آن‌ها در دسترس هستند، کلیتی معقول و تبیین‌پذیر را می‌سازند. ذهن در چارچوب چنین طرحی قادر است تا پویایی‌های وارد آمده در تعریف و تبیین اهداف و وسایل - که خود ریشه در پویایی‌های زمان و سیال بودن دانش دارند - را در تصمیم‌گیری‌های خود درونی کند. به این ترتیب، کنش انسانی نه قطعیت‌یافته است (مشخصه‌ای که از خوانش میزسی برمی‌آید) و نه تصادفی؛ بلکه کنش انسانی مقید است. هر کنش در قالب طرحی که ساخته تفسیرهای ذهنی از برآیند هدف‌گذاری‌هاست به طور مرتب بازنگری و بازتعریف می‌شود؛ طرح‌هایی که کنش در بستر آن‌ها معنا می‌گیرند، منعطف هستند و به میانجی تفسیرهای جدید که در طی زمان دگرگون می‌شوند، بازسازی می‌شوند. از این رو است که

کنش انسانی که کرداری است هدف‌مند، زمان‌مند و معطوف به آینده، خود ساختاری انعطاف‌پذیر دارد و می‌تواند در موقعیت‌های منضم به عدم قطعیت محقق شود. این پیگیری ذهنی گرایانه که به دنبال بازشناسی سرچشمه کنش انسانی به طرح، زمینه، معنا و تفسیر می‌رسد، در نهایت به رابطه دوسویه ذهن و نهاد بازمی‌گردد. با تعریفی که از طرح به دست دادیم و با توجه به تعریف گسترده‌ای که در آغاز این بخش از نهاد داده شد، می‌توان به زمینه‌ای فرافردی اشاره کرد که خود طرح‌ها در دل آن‌ها ساخته و پرورده و دگرگون می‌شوند. این زمینه، همان زمینه اجتماعی شکل یافته از مناسبات نهادی است، مناسباتی که خود پیامد تحولی طرح‌اندازی‌های افراد و رسوب کنش‌ورزی‌ها در طول زمان هستند.

در حقیقت، کردارهای ذهنی و عملی کنشگر منفرد مقید به زمینه شکل یافته از قواعد رسمی و غیررسمی هستند، زمینه‌ای که همزمان کنش را مقید می‌سازد و از آن تاثیر می‌پذیرد (هاگزون، ۲۰۰۳)<sup>۱</sup>. فهم و تبیین کنش انسانی، منوط است به فهم این زمینه، زمینه‌ای که معنای هر کنش در آن شکل می‌گیرد، و خود زاینده کنش‌های انسانی در طول زمان است.

این تقریر از زمینه‌مندی بودن کنش منفرد، اگرچه همچنان از نظر معرفت‌شناختی ذهنی‌گرا باقی می‌ماند {چرا که در نهایت به وجه تفسیری برداشت عاملان از زمینه‌های نهادی اصالت می‌دهد} اما با بازشناختن نقش نهادها در پیکربندی طرح‌هایی که کنش‌ها در آن‌ها شکل می‌گیرند و معنادار می‌شوند، با اشاره به اهمیت روابط متقابلی که میان

---

۱- در ادبیات نهادگرایی، این رابطه‌ی متقابل و تاثیر دوسویه از اهمیت بسیاری برخوردار است. تاثیرگذاری نهادها بر فرد به طور عمومی در قالب علیت پایین‌سو (Downward Causation) و تاثیر کنش‌ها و کردارهای منفرد بر نهادها در قالب علیت بالا سو (Upward Causation) مفهوم‌پردازی می‌شود. خوانش‌های افراطی در نهادگرایی قدیم و جدید به ترتیب بر علیت پایین‌سو و علیت بالا سو تاکید می‌گذارند، اما خوانش‌های مترقی‌تر و پخته‌تر در نهادگرایی (به‌ویژه نهادگرایان تحولی) این هر دو را در بستری هرمنوتیکی، به پیروی از میردال (Gunnar Myrdal) در قالب علیت انباشتی دوری (Circular Cumulative Causation) در نظر می‌گیرند. در این خوانش‌ها، عامل منفرد و ساختار نهاد به طور متقابل یکدیگر را متر می‌سازند و بازسازی می‌کنند (O'Hara, 2008).

### ذهنی‌گرایی، تعامل و کنش خلاق در مکتب اتریشی ۱۳

کنش‌ها و طرح‌های انسانی و زمینه اجتماعی وجود دارد، بازتعریفی واقع‌گرایانه و سیال از ذهنی‌گرایی به دست می‌دهد.<sup>۱</sup> این زمینه اجتماعی و نهادی، همان چیزی است که لاکسمان (۱۹۹۰: ۱۳۹) از آن به نام «زمینه معانی میان‌ذهنی»<sup>۲</sup> یاد می‌کند. چنانچه این دلالت نظری را در قالب مفهوم‌پردازی اسکات<sup>۳</sup> از ابعاد نهادی در حوزه علم مدیریت قرار دهیم، گستره تبیینی آن را آشکارتر خواهیم دید.

نزد اسکات (۱۹۹۵: ۳۳)، نهادها شامل «ساختارها و فعالیت‌های شناختی، هنجاری و تنظیمی‌ای هستند که به رفتارهای اجتماعی ثبات و معنا می‌بخشند»؛<sup>۴</sup> عد هنجاری دربرگیرنده ناظم باورها، ارزش‌ها و هنجارهایی است که انگاشت و جهت‌گیری فرد در رابطه با رویدادها و رفتارهای دیگران را شکل می‌دهد. بعد تنظیمی شامل قوانین، قواعد و سیاست‌هایی است که در یک محیط اجتماعی-سیاسی خاص، گونه‌های رفتاری مشخصی را تشویق و یا تحدید می‌کند و بعد شناختی نیز ناظر است بر ساختارهای دانشی و شناختی‌ای که نگرش‌ها، گرایش‌ها و انتظارات فرد را شکل می‌دهد (وکیانیا و یوربان<sup>۴</sup>، ۲۰۰۸: ۳۶۵).

پیدا است که هسته سازنده هر یک از سه بعد نامبرده، در تحلیل نهایی، همان زمینه معنایی میان‌ذهنی لاکسمانی است؛ زمینه‌ای که در آن ادراک‌ها، نیت‌ها و انتظارات کنشگر -چه در مورد ساختار رسمی قواعد و قوانین و چه در مورد ساختارهای غیررسمی موثر بر هنجارها و باورها و طرح‌واره‌های ذهنی- به میانجی فرآیندهای تعاملی بین افراد ایجاد و منتقل می‌شوند.

---

۱- این برداشت، قرابت زیادی با رویکرد رئالیسم استعلایی در نظریه اجتماعی دارد؛ این رویکرد هم از اراده‌گرایی (Voluntarism) نهفته در فردگرایی خامی که ساختارهای اجتماعی را تحویل‌پذیر به اراده و آگاهی عاملان می‌داند، می‌پرهیزد و هم به جبرباوری (Determinism) موجود در جمع‌گرایی که عامل انسانی را تعیین یافته در ساختار اجتماعی می‌داند، دوری می‌کند. نهاد اجتماعی و عامل نیت‌مند، متقابلاً یکدیگر را متأثر می‌سازند، و پدیدآورنده و پدیدآمده یکدیگراند (Lewis & Runde, 2007).

2- Context of Intersubjective Meanings

3- William Richard Scott

4- Veciana and Urbano

در بخش بعد با پیگیری رابطه هم‌سازا<sup>۱</sup> بین ذهن و نهاد و زمینه‌مند بودن کنش انسانی، مساله میان‌ذهنیت را به میان خواهیم کشید.

#### ۴- بین‌ذهنیت و بازتعریف کنش خلاق کارآفرینانه در چارچوب کنش تفهیمی

در نظریه اقتصاد متعارف، عامل انسانی موجودی منزوی و خودآیین قلمداد می‌شود که ترجیحات، کنش‌ها و رفتارهای او در چارچوبی ورای هر وضعیت انضمامی در فضایی پالوده از هر نوع تعیین اجتماعی، تاریخی و سیاسی شکل می‌گیرند. در این تعبیر- که می‌توان آن را نسخه ذره‌انگاران<sup>۲</sup> از فردگرایی روش‌شناختی دانست (کین کید<sup>۳</sup>، ۱۹۹۸)- ذهنیت پدیده‌ای است فروبسته و منفک از سایر پدیده‌ها و مناسبات که فرآیندهای ناظر بر عملکرد آن را می‌توان فارغ از عوامل برون‌ذهنی (محیط) و میان‌ذهنی (ذهنیت‌های دیگر) تبیین کرد.

چنانچه در بخش پیش استدلال شد، ذهنی‌گرایی تفسیرگرا در برابر ذره‌انگاری خام ناظر بر این ذهنی‌گرایی قرار می‌گیرد: فرد، موجودی اجتماعی است و کنش او پیشاپیش در بستر قواعد نهادی و زمینه‌های اجتماعی تکوین و تحول می‌یابد. در این رهیافت، فرآیندهای معنابخش، که در حکم شرط امکانی کنش انسانی هستند، به میانجی رابطه ذهن عامل انسانی با ذهنیت‌های دیگر و فهم «طرح»های دیگران و نسبت آن‌ها با طرح‌های کنشی فرد به جریان می‌افتند. در این معناست که می‌توان گفت، کنش انسانی در بستری از روابط بینافردی زمینه‌مند می‌گردد (فال بروک<sup>۴</sup>، ۲۰۰۲).

در ادبیات نهادگرایی، یکی از ویژگی‌های کارکردگرایانه نهادها، سامان بخشیدن به کنش‌های انسانی به واسطه مقید ساختن انتظارات و نیت‌های پراکنده افراد در قالب زمینه‌های اجتماعی شکل‌گرفته از قاعده‌مندی‌ها، هنجارها و عادت‌های ذهنی است. در این معنا، نهادها ساختارهای میان‌ذهنی هستند که امکان شکل‌یابی انتظارات، ترجیحات و طرح‌های کنشی عاملان انسانی را از رهگذر زمینه‌های معنایی فراهم می‌سازند (هاگزون، ۲۰۰۲).

---

1- Mutually constitutive

2- Atomistic

3- Kincaid

4- Fullbrook

## ذهنی‌گرایی، تعامل و کنش خلاق در مکتب اتریشی ۱۵

در حقیقت، نیت‌های افراد و تفسیر متقابل و گه‌گاه متضاد آن‌ها از جریان امور با ارجاع به زمینه‌های نهادی که امکان پیش‌نگری کنش‌ها و طرح‌های گوناگون عاملان دیگر را فراهم می‌کند، زمینه‌مند می‌شوند و تعامل - و شرط لازم برای تحقق آن، یعنی شکل‌گیری معناها میان‌ذهنی - را ممکن می‌سازد<sup>۱</sup>. همچنین این زمینه از کنش‌هایی که در بستر آن شکل می‌گیرند، تاثیر می‌پذیرد و دگرگون می‌شود. به همین دلیل، برخلاف علم اقتصاد متعارف که نظم اجتماعی را پدیده‌ای ثابت و سیستمی بسته فرض می‌کند در اکثر نظریه‌های دگراندیش (از مارکسیسم گرفته تا مکتب اتریشی)، زمینه اجتماعی سیستمی باز است که همواره تغییر می‌کند و تحول می‌یابد (لیوز و روند<sup>۲</sup>، ۲۰۰۲: ۲۰۲). این نگرش به نقش اغماض‌ناپذیر زمینه نهادی در شکل‌گیری طرح‌های کنشی را می‌توان در پرتو خوانشی مبتنی بر رئالیسم انتقادی<sup>۳</sup> تقریر کرد که در آن زمینه اجتماعی اگرچه واجد سرشتی عینی است اما به میانجی انباشت تعاملاتی که در سطوح مختلف بین کنشگر و ساختارها شکل می‌گیرند، تغییر می‌پذیرد (مول و مول<sup>۴</sup>، ۲۰۱۰). نکته مورد توجه در اینجا این است که در صورت در نظر گرفتن عنصر زمان‌مندی در طرح‌های کنشی (اینکه هر طرحی در یک بازه زمانی شکل می‌گیرد)، لاجرم توجه به نقش زمینه اجتماعی یا نهادی‌ای که کنش در بطن آن رخ می‌دهد، بخشی‌گریزناپذیر از هر پژوهش علمی در رابطه با کنش به‌شمار خواهد آمد. این تاکید نهاد‌گرایانه بر تقدم هستی‌شناسانه زمینه‌های میان‌ذهنی نسبت به نیت و اقدامات منفرد عامل انسانی، راه را بر بروز نسبی‌گرایی مخرب در ذهنی‌گرایی تفسیر‌گرا می‌بندد. به این معنا که ذهنیت‌های عاملان - که از اساس با یکدیگر متفاوت هستند - از رهگذر قرار گرفتن در زمینه‌های اجتماعی - نهادی در کشف و خلق معناها درون‌ذهنی و طرح‌های کنشی، سوی‌مندی<sup>۵</sup> می‌یابند و به هم‌سویی می‌رسند.

---

۱- این ایده در ظاهر شباهت کارکردی بسیاری با مفهوم دست‌نامرئی در اقتصاد متعارف دارد، اما باید توجه داشت که اگرچه زمینه‌های اجتماعی و نهادی همواره برآیند کردارهای انسانی در طول زمان‌اند، با این حال، گستره تکوین و تاثیر آن بر ذهنیت، همواره از پهنه کنش انسانی منفرد زمان‌مند و خودآگاه می‌گذرد.

2- Lewis and Runde

3- Critical Realism

4- Mole & Mole

۵- Orientation: اصطلاحی که لاکمان در خوانش تفسیر‌گرایانه خویش از کردمان‌شناسی در تعریف خود از سرشت نهادی سویه هدف‌مند کنش‌های انسانی در طرح‌های کنشی بکار می‌برد. به زعم لاکمان، همان‌گونه که در

به بیان دیگر، در قالب این برداشت که همزمان بر ماهیت نهادی ذهنیت و ماهیت میان‌ذهنی نهادها صحنه می‌گذارد، موضوع تحلیل و رای دیالکتیک خام حاکم بر دوگانه‌انگاری<sup>۱</sup> سوژه/ابژه و ذهنیت/عینیت، بخشی جدایی‌ناپذیر از فضای ذهنی تحلیل‌گر شمرده می‌شود، فضایی که خود در دل زمینه‌های اجتماعی میان‌ذهنی محاط شده و از همین رو چارچوب آن را نمی‌توان یکسره دل‌خواهی و خودسرانه دانست (زانوتی<sup>۲</sup>، ۲۰۰۷: ۱۲۲).

این تعبیر به طور خاص در ایده‌های جریان‌سازهای یک (۱۹۴۸) در رابطه با نظم‌های خودانگیخته تجلی می‌یابد؛ به زعم‌های یک، انتظارات چندگون و پراکنده‌ی افراد در دل زمینه نهادی بازار که در شکل اصیل خود فضایی است شکل‌یافته از پویش‌های میان‌ذهنی به نحوی خودانگیخته هم‌گرا می‌گردند و در این میان توجه به ساختارهای اجتماعی و زمینه‌های نهادی به هیچ روی نمی‌تواند کمتر از توجه به فرآیندهای ذهنی مرتبط با خلق و تسهیم دانش و طرح‌های کنشی باشد. در حقیقت، نوشتارگان ناظر بر نظریه‌های کارآفرینی از آثار کلاسیک کانتیون<sup>۳</sup> (۲۰۱۰) {۱۷۵۵} و نایت<sup>۴</sup> (۱۹۲۱) گرفته تا آثار متأخرتر مربوط به اندیشمندان مکتب اتریش (به طور خاص‌های یک (۱۹۳۷) و کرزنر<sup>۵</sup> (۱۹۷۳)) تا آنجا که بر مفاهیمی همچون مخاطره، عدم قطعیت، دانش و فرصت تاکید دارند، هر یک به نوبه خود، به تلویح یا به تصریح، بر موضعیت نظری زمینه‌های میان‌ذهنی در تحلیل کنش‌های کارآفرینانه صحنه می‌گذارند.

در ادامه این بخش می‌کوشیم تا بر پایه این دلالت‌ها، کنش کارآفرینانه را در مقام کنشی انسانی که در فضای میان‌ذهنی بازار زمینه‌مند شده و به دنبال پیوندهای بین‌فردی و هم‌جواری با عینیت ناظر بر آرایش نهادی شکل می‌گیرد، تبیین کنیم. بخش اعظم نظریه‌های مالوف که از ایده‌های جاری در مکتب اتریش در نظریه‌پردازی درباره کارآفرینی بهره برده‌اند، به مفهوم هوشیاری<sup>۶</sup> در کشف فرصت‌های

علوم طبیعی، غایت تبیین، درک تعین‌ها (Determination) است در علوم اجتماعی می‌توان غایت نظریه‌پردازی را فهم این سوی‌مندی‌ها و جهت‌گیری‌ها (Orientation) دانست (Csontos, 1998, p. 94).

- 1- Dualism
- 2- Zanotti
- 3- Richard Cantillon
- 4- Frank Hyneman Knight
- 5- Kirzner I. M.
- 6- Alertness



## ذهنی‌گرایی، تعامل و کنش خلاق در مکتب اتریشی ۱۷

کارآفرینانه که از سوی کرزنر (۱۹۷۳) معرفی و پرورده شد ارجاع می‌دهند (شین<sup>۱</sup>، ۲۰۰۲؛ شین و ونکاتارمن<sup>۲</sup>، ۲۰۰۰؛ بلانچ‌فلاور و اوسوالد<sup>۳</sup>، ۱۹۹۸؛ تانگ، کاکمر و باسنتیز<sup>۴</sup>، ۲۰۱۲؛ ام‌سی مولن و شفارد<sup>۵</sup>، ۲۰۰۶ و بارون و اسنلی<sup>۶</sup>، ۲۰۰۶).

کرزنر (۱۹۷۹: ۴۸) با تعریف هوشیاری در قالب قابلیت‌هایی که کارآفرین را متوجه فرصت‌هایی می‌سازد که از سوی باقی مشارکان بازار مغفول انگاشته شده، کارآفرینی را در حکم کانون سازنده فرآیند کشف<sup>۷</sup> در بازار معرفی می‌کند. در این نگاه، کارآفرین کسی است که به تشخیص و بازشناسی فرصت‌های ارزش‌آفرین توانا است. مراد از فرصت در اینجا، وضعیت‌هایی است که در آن‌ها کالاها، خدمات، مواد اولیه و روش‌های سازمان‌دهی را می‌توان به ارزشی بیش‌تر از هزینه تولید آن‌ها معرفی کرد و به فروش رساند (شین و ونکاتارمن، ۲۰۰۰: ۲۲۰). به این قرار، واحد تحلیل در پژوهش‌های نظری و عملی کارآفرینی، فرصت‌قلمداد می‌شود که محتوایی عینی دارد و کشف آن توسط ذهن کارآفرین به خلق چارچوب کردمان‌شناسانه جدیدی که در آن ابزار و اهداف بازآرایی شده‌اند، می‌انجامد. در این دیدگاه، فرآیند کشف می‌تواند انفعالی یا فعال باشد، به این معنا که کارآفرین یا با جست‌وجویی آگاهانه به کشف این وضعیت‌ها می‌رسد و یا از سر خوش‌اقبالی فرصت‌های سودآور را کشف می‌کند (دیمو<sup>۸</sup>، ۲۰۰۷).

در مقابل این دیدگاه که هوشیاری ذهنی را به «کشف» فرصت‌های عینی پیشاپیش موجود پیوند می‌زند، دیدگاه شومپیتر به پیش‌کشیده می‌شود که به‌نحوی بنیادین بر خلاقیت ذهنی در «خلق» فرصت‌های بکر و ارزش‌آفرین تاکید دارد. انگاشت متداول چنین است که فرصت‌های کرزنری که پرشمارتر هستند و نقش اقبال در تشخیص و بهره‌برداری<sup>۹</sup> از آن‌ها کمتر از نقش ابداع نیست در دل فرآیند بازار، به‌نحوی درون‌زا، پدید می‌آیند در

- 
- 1- Shane
  - 2- Shane and Venkatarman
  - 3- Blanchflower and Oswald
  - 4- Tang, Kacmar and Busenitz
  - 5- McMullen and Shepherd
  - 6- Baron and Ensley
  - 7- Discovery
  - 8- Dimov
  - 9- Exploitation

حالی که فرصت‌های کم‌شمار و بدیع شومپتری به‌نحوی برون‌زا و به میانجی تحولات فنی، سیاسی و اجتماعی پدیدار می‌شوند (شین، ۲۰۰۳: ۲۳).

فرصت‌های کرزنری به واسطه وجود خلأها و شکاف‌هایی که خود در نتیجه تصمیم‌گیری‌های همواره نیم‌بهینه<sup>۱</sup> کنشگران در بازار ایجاد شده‌اند، پدیدار می‌شوند و فرصت‌های شومپتری در عوض در واسازی ساختارهای موجود و برهم‌زدن قواعد بازی مستقر به وجود درمی‌آیند. از این رو، فرصت‌های شومپتری، بر خلاف فرصت‌های کرزنری که با تعریف اقتصادی تعادل‌بخش هستند، تعادل‌زدا هستند و فرآیندها و روندهای اقتصادی و فراقضایی را به سوی شکل‌های نوین رهنمون می‌شوند (والیرز<sup>۲</sup>، ۲۰۱۳: ۳)؛ اشکال نوینی که توسعه اقتصادی در معنای شومپتری کلمه را رقم می‌زنند.

در نوشتار گانی که کنش کارآفرینانه را ذیل ایده کرزنری هوشیاری در کشف فرصت معنا می‌کنند، فرصت‌ها به‌طور عمده عینی قلمداد می‌شوند (شین، ۲۰۰۳: ۴۲). در این نگاه، فرصت‌ها مقدم بر طرح‌های کنشی‌اند و بیرون از ذهنیت عامل انسانی واجد ماهیتی مستقل هستند که توسط هوشیاری که امری درون‌ذهنی است و صبغه‌ای روان‌شناختی دارد، کشف می‌شوند و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند (کتز و گاگلیو<sup>۳</sup>، ۲۰۰۱). به این معنا، کنش کارآفرینانه در چارچوب نوعی دوگانه‌انگاری هستی‌شناختی به تعریف می‌رسد: فرصت عینی مستقل از عامل دارد و نقش عامل هوشیار همانا تشخیص و بهره‌گیری از این موجود برون‌ذهنی است. درحقیقت می‌توان گفت که هوشیاری نوعی حساسیت است، گرایشی متکی بر انعطاف‌پذیری و سیالیت و معطوف به فراچنگ آوردن یک وضعیت بیرونی ارزش‌آور. از این منظر، اوج کارآفرینی در استعداد پذیرا بودن نشانه‌های جهان عینی به تحقق می‌رسد: بصیرت و دوراندیشی برتر کارآفرین او را از دیگران متمایز می‌گرداند، او با هوشیاری ممتاز خویش از فرصت‌هایی که دیگران از برابری می‌گذرند بهره‌جویی می‌کند (کرزنر، ۱۹۷۹: ۸).

ایده‌های گوناگونی در مورد سرشت این هوشیاری و چگونگی عملکرد آن در فرآیند کارآفرینانه پرورده شده که بیشتر به ویژگی‌های روان‌شناختی کارآفرین ارجاع می‌دهند و هوشیاری کارآفرینانه را با توجه به خصیصه‌های منفرد کارآفرین (خوش‌بینی،

1- Suboptimal

2- Valliere

3- Gaglio and Katz

## ذهنی‌گرایی، تعامل و کنش خلاق در مکتب اتریشی ۱۹

تفکر ناهم‌سو با واقعیت<sup>۱</sup>، پیش‌نگری، آینده‌نگری، مخاطره‌پذیری و الخ) تبیین می‌کنند. در این میان، اگرچه بعضی به دانش پیشین، تجربه‌های انباشت‌شده و زمینه‌های اجتماعی که بستر را برای تحقق کشف فرصت مهیا می‌سازند توجه می‌کنند (مورنو<sup>۲</sup>، ۲۰۰۸)، اما به طور عمده، این ویژگی‌های شخصی کارآفرین است که در کانون توجه قرار می‌گیرد.

با توجه به آنچه گفته شد، پیش‌بردن ذهنی‌گرایی تا مرزهای منطقی آن، مستلزم به پیش‌کشیدن عوامل فراشخصی است که با نشانیدن ذهنیت (و در اینجا هوشیاری که از ویژگی‌های ذهنی کنشگر به‌شمار می‌رود) در زمینه‌های میان‌ذهنی که امکان پیکربندی معنا و کنش را فراهم می‌کنند، گستره تبیین را ورای اشاره‌های روان‌شناختی و گمانه‌زنی‌های توصیف‌گرایانه از حالات و خصیصه‌های فردی می‌برد. به بیان دیگر، هوشیاری و هر حالت ذهنی دیگری که در نظریه فرصت‌های کارآفرینانه به عنوان کانون تبیین مد نظر قرار می‌گیرد، خود به میانجی قرار گرفتن عامل انسانی در دل زمینه‌های اجتماعی پدید آمده است. افزون بر این، حتی اگر فرض کنیم که مرحله تشخیص یکسره در ذهن کارآفرین و مستقل از محیط او انجام می‌گیرد (تعریف ارتدوکس و غیرتفسیری از ذهنیت منفرد) در مرحله‌های بعد (ارزیابی، بهره‌برداری) ناگزیر دیگر بار مساله شرایط نهادی و زمینه‌های میان‌ذهنی به میان کشیده می‌شوند، چراکه هر طرحی در مرحله اجرا در ساحت‌های فرافردی که معانی و دلالت‌های خود را از روابط میان‌ذهنی می‌گیرند به تحقق می‌رسد. فرصت کارآفرینانه، فراورده کندو کاو کارآفرین در زمینه‌های اجتماعی-نهادی مختلف و به کارگیری دانش ذهنی در کشف است، اما مهم‌تر از این، چنانچه به‌اجرا درآوردن ایده‌های نوآورانه را از بنیادی‌ترین مراحل کنش کارآفرینانه (فایول<sup>۳</sup>، ۲۰۰۷ و یونگ<sup>۴</sup>، ۲۰۰۹) - چیزی که در نظریه فرصت در حکم بهره‌برداری تصریح می‌شود- تعریف کنیم، آنگاه باید پذیرفت که در مرحله اجرا، فرآیند ناظر بر کنش کارآفرینانه ناگزیر درگیر زمینه‌های میان‌ذهنی خواهد شد.

---

1- Counterfactual Thinking

2- Moreno

3- Fayolle

4- Yeung

گستره و بسامد این زمینه‌های میان‌ذهنی به عرصه‌هایی ورای نهاد بازار کشیده می‌شود. نظریه‌های سنتی‌تر که کارآفرینی را ذیل ایده‌های ارتدوکس اقتصادی بر اساس نظام محاسباتی حاکم بر بازار و سازوکار قیمت تعریف می‌کنند، قادر به فهم این واقعیت نیستند که درک فرصت‌ها و طرح‌های کنشی جدید نیازمند دانشی است که در چارچوب اطلاعات بازار موجود نمی‌گنجد (اککارد و شین، ۲۰۰۳).

از آنجا که این دانش سرشته‌ی پراکنده، ضمنی و آینده‌نگر دارد (دسوتو<sup>۱</sup>، ۲۰۰۸: ۲۱-۱۷) و در جریان کردارهای واقعی آشکار می‌شود، زمینه‌نهادی ناظر بر کسب این دانش و به فعلیت رساندن آن در قالب کنش کارآفرینانه را نمی‌توان در قالب اطلاعات رسمی بازار (نشانه‌های قیمتی) محدود ساخت. به بیان دیگر، قیمت‌ها در کنار سایر نشانه‌ها و دلالت‌های دیگر از جمله شاخص‌های محیطی، ملی و فراملی و نیز گمانه‌زنی‌های در رابطه با سمت‌وسوی امور در آینده در ذهن کارآفرین قرار می‌گیرند و او با معنا بخشیدن به این شبکه از نشانه‌ها در دل پیش‌فهم‌ها و پیش‌نگری‌هایی که مولود و مولد زمینه‌های میان‌ذهنی هستند، طرح‌های کنشی خویش را سامان می‌بخشد.

نظریه کشف فرصت (فرصت‌های کرزنری)، بر خلاف آن چه در وهله نخست به نظر می‌رسد، چندان ذهنی‌گرا نیست، چراکه با برون‌زا گرفتن فرصت‌ها (آلوراز و برانی<sup>۲</sup>، ۲۰۰۷) و عینی‌گرفتن ماهیت آن‌ها از یک سو و نیز با تاکید مفرط بر فرآیندها و نشانه‌های بازار و نادیده گرفتن ماهیت فراابزاری عدم قطعیت، راه را برای تبیین ژرف کاوانه فرصت و کنش کارآفرینانه و پی‌جویی نحوه صورت‌بندی آن‌ها در ذهن می‌بندد. <sup>۴</sup> در یک رویکرد ذهنی‌گرایانه رادیکال، خود فرصت، پدیده‌ای است که در تحلیل نهایی زاییده فرآیندهای میان‌ذهنی و تفسیری است.

---

1- Eckhardt and Shane

2- De Soto

3- Alvarez and Barney

۴- کرزنر (۱۹۹۷) خود در پاسخ به انتقادهایی که به نظریه‌ی فرصت او ایراد شد، به در هم تنیدگی کشف فرصت و کنش‌ورزی آینده‌پژوهانه اشاره می‌کند، اما به هر حال در نگاه او، تا آن جا که کارآفرینی را فرایندی در تسویه‌ی بازار قلمداد می‌کند، کارآفرین عملکردی ابزاری و انفعالی دارد و در نگاهی کلان کارکرد اقتصادی او دست‌یابی به تعادل بازار تعریف می‌شود.

## ذهنی‌گرایی، تعامل و کنش خلاق در مکتب اتریشی ۲۱

چنان که گفته شد، از آنجا که معنا و ارزش در زمینه‌های نهادی پیکربندی می‌شوند، هر فرآیند ذهنی در حکم فرآیندی تفسیری به جریان می‌افتد و به فعلیت می‌رسد. در این مقام، سهم سازنده یا مخرب نهادها در شکل‌گیری فرصت‌ها به هیچ روی کمتر از هشیاری ذهن منفرد کارآفرین نیست. نهادها با قیدها و تسهیلاتی که بر فرآیندهای معنابخش بینافردی القا می‌کنند، زمینه‌های شکل‌گرفتن موقعیت‌های امکان‌مندی را که به دلیل تکثر و تنوع تفسیرها و وجود تفاوت در شبکه‌های معنایی و ارزشی افراد ایجاد می‌شوند، فراهم می‌آورند. در این نگاه، جایگاه هر موقعیت به مثابه یک فرصت، به تعبیر هر فرد از آن موقعیت برمی‌گردد و وجود آن وابسته به فعالیت‌های ذهنی است (ساراسون، دین و دیلارد<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶). از این رو، فرصت ساختاری ذهنی دارد و از آنجا که هر ساختار ذهنی واجد سرشتی تفهیمی و تفسیری است، فرصت نیز از اساس از شبکه کنش‌های تفسیری سربرمی‌کشد و فاقد ذاتی یکپارچه و ماهیتی عینی و همگون است

در نوشتارگان مربوط به نظریه فرصت، در پاسخ به این ایرادات نظری وارد بر نظریه کشف به رویکرد قضاوت<sup>۲</sup> ارجاع می‌شود. در این رویکرد که ریشه در ایده‌های نایت و میزس دارد، داوری به معنای طرح‌اندازی و تصمیم‌گیری تحت شرایط نااطمینانی و عدم قطعیت است (هلمس، هلکمب، کلین و ایرلاند<sup>۳</sup>، ۲۰۱۴). تاکید بر عامل زمان و سرشت نایقینی شرایط عینی در آینده و در نتیجه برجسته ساختن نقش انتظارات و گمانه‌زنی در کنش کارآفرینانه، این رویکرد را از نظریه کشف فرصت که این فرآیندهای ذهنی را مغفول می‌گذارد، متمایز می‌سازد. درحقیقت، در دیدگاه قضاوت، کشف فرصت تنها بخشی از فضای گسترده‌تری است که کنش کارآفرینانه در آن جای می‌گیرد و از این رو، واحد تحلیل در پژوهش‌های کارآفرینی نه فرصت که کنش است.

با وجود تاکید بر زمان‌مندبودن کنش و محاط بودن آن در شرایط عدم قطعیت و ساختار ناهمگون فرصت‌ها، ابزارها و اهداف، این دیدگاه در تصریح کنش، اغلب همچنان به نقش گریزناپذیر زمینه‌های میان‌ذهنی و ساختارهای نهادی در زمینه‌مند ساختن کنش بی‌اعتناست.

---

1- Sarason, Dean and Dillard

2- Judgment

3- Holmes, Holcomb, Klein and Ireland

نکته مهم در اینجا این است که عوامل توصیفی از جمله عدم قطعیت، زمان و ناطمینانی در نظریه‌هایی از این دست که قصد اصلاح نظریه فرصت را دارند، تنها زمانی از توان تبیین‌گری برخوردار می‌شوند که در چارچوب مفهومی مشخصی که در آن این عوامل به فرآیندهای ذهنی ناظر بر طرح‌های کنشی پیوند پیدا کنند، بازتعریف شوند. در این راستا، ژرف‌کاوی در میان‌ذهنی‌بودن ذهنیت و درونی‌ساختن زمان و عدم قطعیت به مثابه ویژگی‌هایی که زمینه‌های میان‌ذهنی شکل‌دهنده به کنش را سیال و تفسیرپذیر می‌سازند، می‌تواند گامی به پیش‌برنده در بازتعریف کنش کارآفرینانه به مثابه پدیده‌ای سیال و بی‌ذهنی باشد.

نهادهای و قاعده‌مندی‌های ضمنی و صریحی که به زمینه‌های اجتماعی شکل می‌دهند، ذهنیت کارآفرینانه را که درگیر بازشناسی و خلق فرصت‌هاست و طرح‌های کنشی را با توجه به سرشت ناهمگون و متکثر ابزارها و اهداف می‌پروراند، هم‌زمان مقید و مجهز می‌سازند. از این رو، کشف و خلق فرصت و داوری آینده‌پژوهانه در شرایط آغشته به عدم قطعیت و هر عامل توضیحی که به هدف تبیین کنش کارآفرینانه وارد حوزه نظریه‌پردازی می‌شود، چنانچه به مباحث تفسیری هم‌بسته با فهم زمینه‌های میان‌ذهنی شکل‌دهنده به معنا و ارزش بی‌تفاوت باشند، از توان تبیین‌گری خود خواهند کاست.

مطالبی که در ضرورت توجه نظری به مولفه‌های میان‌ذهنی در تبیین کنش خلاق کارآفرینانه گفته شد، جملگی از نوشتاران غنی مکتب اتریشی علم اقتصاد برمی‌خیزند؛ اگرچه تا حدی در جریان تحلیل خود، به درهم‌تنیدگی دلالت‌های این مطالب با پارادایم نظریه‌نهادی نظر انداختیم با این حال، در قسمت نهایی این بخش با ارجاع به آرای برگزیده دو تن از بزرگ‌ترین اندیشمندان در حوزه تحلیل نهادی (کامونز<sup>۱</sup> و نورث<sup>۲</sup>) می‌کوشیم تا نشان دهیم که در بطن نظریه‌نهادی نیز مساله ذهنیت و کنش بیشتر با نگاهی میان‌فردی مورد توجه قرار می‌گیرد.

---

1- John R. Commons

2- Douglass C. North

## ذهنی‌گرایی، تعامل و کنش خلاق در مکتب اتریشی ۲۳

کامونز<sup>۱</sup> در مهم‌ترین و پخته‌ترین اثر خود، علم اقتصاد جمعی (۱۹۵۰: ۱۵)<sup>۲</sup> که عصاره اندیشه‌های‌اش را دربرمی‌گیرد، در تحلیل تاریخی از نحوه تکوین و تحول پویای نهادهای موثر در مناسبات اجتماعی و اقتصادی، با تمرکز بر شکل‌گیری نهادهای حقوقی و واکاوی نقش این نهادها در هدایت و هماهنگ‌سازی ساختن انگیزه‌ها و کنش‌های فردی در راستای تحویل تعارض‌های فردی به توافق‌های میان‌فردی و جمعی، نهاد را عاملی فرافردی (کنش جمعی) تعریف می‌کند که اسباب پایش، رهایی و توسعه کنش فرد را فراهم می‌سازد.

کامونز با رویکردی استقرایی و به‌لحاظ روش‌شناختی جمع‌گرایانه، ضمن تبیین تمایزهایی که به‌لحاظ نظری و تاریخی بین کنش‌های فردی و جمعی وجود دارند با تصریح نهادگرایانه خود، کنش جمعی را در قالب توافقی میان انگیزه‌ها و کردارهای متعارض افراد مختلف تعریف می‌کند؛ توافقی که در قالب هماهنگی، درنهایت از جمله مهم‌ترین شروط توسعه فکری و مادی حیات انسانی است.

دیدگاه کامونز اگرچه بیشتر در رابطه با ساختار سیاسی و حقوقی معنا پیدا می‌کند، اما با تعریف سرشت سازنده کنش جمعی در تنظیم روابط میان‌فردی بین عاملان اجتماعی، ناگزیر بر اهمیت شکل‌گیری ارزش‌ها و معانی میان‌فردی در قالب نهادهای مدنی و اقتصادی تاکید می‌گذارد.

نظریات کامونز در این اثر چه در سطح تحلیل نظری (برای مثال آنجا که تراکنش<sup>۳</sup> یا مبادله را عامل اصلی در تحقق اراده‌های فردی و شکل‌گیری طرح‌های کنشی معنا می‌کند (همان، ۴۳-۵۷) و چه در سطح تحلیل تاریخی (برای نمونه در بررسی تحول مراحل مختلف

---

1- Commons

2- Economics of Collective Action

۳- در متون تخصصی، Transaction بیشتر به مبادله برگردانده می‌شود که این راه را برای تشویش نظری در مواجهه با ترم‌هایی مثل Exchange آماده می‌کند. با توجه به تفاوت ماهوی Transaction و Exchange، بد نیست به منظور ارتقای شفافیت نظری در ترجمه ترم از تراکنش استفاده شود. این واژه علاوه بر اینکه به‌لحاظ ریشه‌شناختی مترادف دقیقی با واژه‌ی لاتین دارد (Trans-action)، می‌تواند ما را در برگرداندن و فهم واژه‌های هم‌خانواده‌اش نیز یاری رساند (به عنوان مثال، میان‌کنش به جای Interaction؛ واکنش به جای Reaction؛ پادکنش به جای Counteraction). با این حال، به دلیل آشنایی بیشتر، در این نوشتار از هر دوی این واژه‌ها (تراکنش و مبادله) استفاده شده است.

تاریخ نظام سرمایه‌داری)، وابسته به مواضع او نسبت به اهمیت فرآیندهای میان‌فردی در تبیین کردارهای اقتصادی است.

همچنین داگلاس نورث پس از گذر از دورانی که در چارچوب اقتصاد متعارف می‌اندیشید در اواخر دهه ۶۰ سده بیستم، رفته‌رفته ضمن وقوف بر اهمیت مفاهیمی همچون هزینه تراکنش (هزینه مبادله)، تحلیل‌های خود را در چارچوبی نهادگرایانه صورت‌بندی می‌کرد.

نورث (۱۹۷۱) ضمن توجه به ضرورت تبیین شکل‌گیری و دگرگونی اشکال سازمانی از منطق حاکم در نظریه نئوکلاسیک (عقلانیت فردی معطوف به بیشینه‌سازی سود) در تبیین تغییرات سازمانی و ساختاری که تعامل‌ها و میان‌کنش‌های انسانی را تنظیم می‌کنند، استفاده کرد (نورث و توماس<sup>۱</sup>، ۱۹۷۳)، اما به تدریج با آگاهی از کمبودهای کاربست چنین منطقی (به خصوص در تبیین تغییرات نهادی و اقتصادی در بلندمدت) بر اهمیت توجه به مسائلی مانند باورها و ایدئولوژی در تکوین کردارهای انسانی و شکل‌گیری آرایش نهادی تاکید می‌گذارد.

در نگاه نورث (۱۹۸۱) باورها، هنجارها و فرهنگ، که زمینه‌ای معنابخش و تعیین‌کننده در تنظیم کنش‌های انسانی هستند بر پایه تجربه انباشته تعامل‌ها و میان‌کنش‌های جامعه در گذر زمان شکل می‌گیرند و به همین خاطر واجد ماهیتی چسبنده‌اند؛ دلالت نظری این موضع این است که نمی‌توان به نظریه‌های تنها فردگرایانه و کوتاه‌مدت‌نگر در تحلیل کنش‌های انسانی بسنده کرد، چراکه عاملی همچون باورها و هنجارها پیامد ناخواسته انباشت تجربه‌های میان‌فردی در طول زمان است، امری که به طور صریح به ضرورت تحلیل‌های میان‌ذهنی در مطالعات نهادی و توسعه‌ای اشاره دارد؛ موضعی که در کارهای متاخر نورث در زمینه عملکرد اقتصادی (۱۹۹۰)، تحولات اقتصادی (۲۰۰۵) و به‌طور ویژه در حوزه بدیع نهادگرایی شناختی (مانتزوینوس، نورث و شریق<sup>۲</sup>، ۲۰۰۴) حضوری پررنگ و برجسته دارد.

---

1- North and Thomas

2- Mantzavinos, North and Shariq



### ۵- نتیجه‌گیری

ذهنی‌گرایی در مقامی یکی از محوری‌ترین اصول معرفت‌شناختی مکتب اتریش، متضمن بازگرداندن عناصر تبیین‌گر کنش انسانی به ذهنیت و بازتعریف این کنش در متن فرآیندهای ذهنی است.

اندیشمندان مکتب اتریش با وجود چندگانگی و ناهمگونی در ملاحظات روش‌شناختی و تنوع نگرگاه‌ها و مواضع عملی، همگی ذهنی‌گرایی را به عنوان یک اصل سامان‌بخش و هدایت‌کننده در روند نظریه‌پردازی در ساحت علوم اجتماعی به رسمیت می‌شناسند و ایده‌های خود را پیرامون این گرانی‌گاه می‌پروراندند. بنا به این اصل که به ملکه بسیاری از رهیافت‌های نوین در علوم اجتماعی (خاصه رهیافت‌های پسامدرن) بدل شده، عامل انسانی کنشگری است فعال که با بازسازی واقعیت در ذهن خویش، دست به ساختن و پروراندن سازه‌هایی می‌زند که طرح‌های کنشی درنهایت از دل آن‌ها برمی‌آیند. این نگاه به وجود رابطه متقابل میان واقعیت و ذهن - که اعتبار ویژه‌ای برای سویه فعال و اثرگذار ذهن آدمی در رویارویی با جهان قایل است در برابر نگرش محافظه‌کارانه حاکم بر رویکردهای سنتی‌تر در علوم اجتماعی (به‌ویژه نظریه انتخاب عقلایی) قرار می‌گیرد - رویکردهایی که در آن‌ها عامل انسانی موجودی است منفعل که به‌نحوی مکانیکی و اثرپذیرانه با ثبت و ضبط انطباعات و تاثیرات بیرونی و پردازش الگوهای رفتاری ایستا، تنها در پی بهینه‌سازی تصمیم‌ها و گزینش‌های خود در چارچوبی است که پیشاپیش فروبسته و تعریف شده است.

توجه ذهنی‌گرایانه به کنش فعال در برابر این نوع از انتخاب‌های مکانیستی، ناگزیر پای مسائل نظری عمیقی همچون چگونگی پیکربندی معنا و ارزش در ذهن را به میان می‌کشند. در این عرصه، رویکردهای هرمنوتیکی و تفسیرگرا که در آن‌ها تبیین فرآیندی تفهیمی و تفسیری است که جهان را در بازنمایی‌های پویا و همواره‌دگرگون‌شونده ذهن فعال تعریف می‌کند، پارادایمی غالب و بارآور را در علوم اجتماعی شکل داده‌اند.

رویکردهای تفسیری نوین با به پیش کشیدن رابطه متقابل ذهن و نهاد، دوگانه‌انگاری ذهنیت و عینیت را درمی‌نوردند و کنش انسانی را در دل این رابطه به مثابه پدیده‌ای میان‌ذهنی، سیال و ناهمگون تصریح می‌کنند. با این حال، بخش عمده‌ای از

نوشتارگان مکتب اتریش در رابطه با کنش انسانی با نادیده گرفتن سرشت زمینه‌ای و میان‌ذهنی کنش، اسیر مطلق‌انگاری روش‌شناختی می‌شود.

با معرفی نهادها به منزله زمینه‌های میان‌ذهنی شکل‌دهنده به معانی و ارزش‌ها، می‌توان با زدودن اینگونه از مطلق‌انگاری‌ها، به سنخ‌ی ذهنی‌گرایانه از کردمان‌شناسی رسید که در آن با رد هر نوع پیشینی‌انگاری هستی‌شناختی، ذهن زمینه‌مند همچنان قادر به خلق اسلوب ناظر بر بازآفرینی معنا و ارزش است.

نظریه‌هایی که کنش خلاق کارآفرینانه را به منزله پدیده‌ای بیرونی نسبت به عواملی همچون کشف فرصت و قضاوت آینده‌نگرانه در نظر می‌گیرند با نادیده انگاشتن سرشت میان‌ذهنی رویارویی‌های انسان با جهان - که رابطه میان ذهن و واقعیت را امری دوسویه، هم‌سازا و دگرگون‌شونده می‌شناسد - از غفلتی معرفت‌شناختی رنج می‌برند. مضامینی همچون فرصت و قضاوت به شدت پدیده‌های ذهنی هستند، اگر و تنها اگر، ذهنیت را زمینه‌مند وضعیت‌های فرافردی و آرایش‌های نهادی سیال معنا کنیم. در این معنا، هر نظریه‌ای از فرصت کارآفرینانه ناگزیر باید ذیل نظریه‌ای تفسیری از کنش انسانی زمینه‌مند قرار گیرد. نظریه‌ای که کنش را در قالب طرح‌های زمینه‌مند فهم کند و عناصر تبیین‌گر را محاط بر استلزامات نظری ناظر بر کنش اکتشافی و خلاق کارآفرینانه به مثابه عناصری که درونی فرآیندهای زمینه‌مند ذهن هستند، بازتعریف کند. در این رابطه، چنان که دیدیم، افزون بر اشارات ضمنی نهفته در ایده‌های فلسفی برخی از اندیشمندان مکتب اتریشی، می‌توان از چارچوب فکری نظریه نهادی در فهم ضرورت پرداختن به فرآیندهای میان‌ذهنی و تبیین نقش آن‌ها در کردارهای انسانی بهره برد.

دلالت‌های کاربردی ناظر بر این مضامین انتزاعی را می‌توان به‌طور خاص در رابطه با نظام آموزشی در ایران بومی‌سازی کرد. در پی تغییرات بنیادینی که طی چند دهه گذشته در حوزه خدمات عمومی صورت گرفته، ضرورت ایجاد تغییرات بنیادین در آرایش نهادی نظام آموزشی بی‌ازپیش حس می‌شود. از این منظر باید گفت، مساله مهم توجه به عرصه عمومی و زمینه‌سازی جهت شکل‌گیری تعامل و میان‌کنش سازنده بین دست‌اندرکاران امر آموزش و ساینست‌گذاران آموزشی بیشتر زیر سایه نظام برنامه‌ریزی بالا-به-پایین مغفول واقع می‌شود.

## ذهنی‌گرایی، تعامل و کنش خلاق در مکتب اتریشی ۲۷

تغییرات ساختاری در حوزه تحصیلات دانشگاهی در کشورهای پیشرفته، بیشتر متأثر از اندیشه‌های اندیش‌ورزان و جامعه علمی آن کشورها است که در فضایی آزاد و به‌دور از سیطره قواعد ایستا شکل می‌گیرند و متحول می‌شوند (جاودانی، ۱۳۹۲: ۹۷-۹۳)؛ این در حالی است که در کشورهای شرقی این تغییرات بیشتر به‌نحوی دستوری به‌بدنه آموزشی کشور تحمیل می‌شود.

چنان‌که گفته شد، یکی از شروط امکانی کنش خلاقانه، وجود زمینه‌ای است که در آن عامل انسانی قادر باشد آزادانه رابطه خود را در میان کنش با دیگران سازمان دهد و از ثمرات فرآیندهای میان‌ذهنی در کنش‌های خلاقانه بهره‌گیرد. در همین راستا، بدون تردید، اصلاح ساختاری در حوزه سیاست‌گذاری آموزشی به‌منظور شکستن سیاست‌گذاری تک‌سویه و بالا-به-پایین و طراحی فرآیندهای نوینی از روابط نهادی که میان کنش بین اندیشمندان با متولیان سیاست‌گذاری را به‌نحوی دو سویه و پویا امکان‌پذیر سازد با فراهم آوردن زمینه لازم برای تحقق کردارهای خلاقانه که نتیجه چنین تعاملی است، راه را برای توسعه پویای وضعیت آموزش و پژوهش در ایران هموارتر از پیش خواهد ساخت. در این زمینه می‌توان به ضرورت استقلال دانشگاه‌ها و درعین‌حال نظم‌بخشیدن به تعامل نظری-راهبردی میان آن‌ها، مشارکت فعالانه آن‌ها در تبیین و تدوین سیاست‌های کلی آموزشی و از همه مهم‌تر توجه به سرشت کنش خلاقانه و نوآورانه (به جای کمیت‌گرایی و صوری‌گرایی حاکم بر فضای پژوهش) اشاره کرد؛ مسائلی که هر یک طرح پژوهش‌های جدیدی را در حوزه سیاست‌گذاری آموزشی طلب می‌کند.

## منابع

### الف - فارسی

- بنتون، تد؛ کرایب، یان (۱۳۸۴)، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمایرست و محمود متحد، تهران: نشر آگه.
- جاودانی، حمید (۱۳۹۲)، *دانشگاه‌ها و جهانی شدن: مفاهیم و رویکردها*، تهران: موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.
- کالدول، بروس (۱۳۸۸)، *چالش‌های یک: زندگی نامه فکری‌های یک*، ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی) و ا. آزاد (ارمکی)، تهران: نشر نی.

## ب- انگلیسی

- Alvarez, S. A. and J. B. Barney (2007), "Discovery and Creation: Alternative Theories of Entrepreneurial Action", *Strategic Entrepreneurship Journal*, 1(1-2), 11-26.
- Baron, R. A. and M. D. Ensley (2006), "Opportunity recognition as the detection of meaningful patterns: evidence from comparisons of novice and experienced entrepreneurs", *Management Science*, 52(9), 1331-1344.
- Blanchflower, D. G. and A. J. Oswald (1998), "What Makes an Entrepreneur?", *Journal of Labor Economics*, 16(1), 26-60.
- Boettke, P. J. (1994), *The Elgar Companion to Austrian Economics*, London: Edward Elgar.
- Cantillon, R. (2010 [1755]), *An Essay on Economic Theory*, Auburn: Ludwig von Mises Institute.
- Coddington, A. (1983), *Keynesian Economics: The Search for First Principles*, London: George Allen and Unwin.
- Commons, J. R. (1950), *The Economics of Collective Action*, Wisconsin: The University of Wisconsin Press.
- Csontos, L. (1998), Subjectivism and Ideal Types: Lachmann and the methodological legacy of Max Weber. In R. Koppl, and G. Mongiovi, *Subjectivism and Economic Analysis* (PP. 80-103), London: Routledge.
- de Soto, J. H. (2008), *The Austrian School: Market Order and Entrepreneurial Creativity*, Cheltenham: Edward Elgar.
- Dimov, D. P. (2007), "Beyond the Single-Person, Single-Insight Attribution in Understanding Entrepreneurial Opportunities", *Entrepreneurship Theory and Practice*, 31(5), 713-31.
- Ebeling, R. M. (1994). "Expectations and expectation formation in Mises's theory of the market process" In P. a. D.L.Prychitko, *The Market Process: Essays in Contemporary Austrian Economics*, Aldershot: Edward Elgar.
- Eckhardt, J. T. and S. A. Shane (2003), "Opportunities and Entrepreneurship", *Journal of Management*, 29(3), 333-49.
- Fayolle, A. (2007), *Entrepreneurship and New Value Creation: The Dynamic of the Entrepreneurial Process*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Fullbrook, E. (2002), "Introduction: Why intersubjectivity?" In E. Fullbrook, *Intersubjectivity in Economics* (PP. 1-10). New York: Routledge.
- Gaglio, M. and J. A. Katz (2001), "The Psychological Basis of Opportunity Identification: Entrepreneurial Alertness", *Small Business Economics*, 16, 95-111.
- Hayek, F. v. (1937), "Economics and Knowledge", *Economica*, 4, 33-54.

- Hayek, F. v. (1948), *Individualism and Economic Order*. Chicago: The University of Chicago
- Hayek, F. v. (1967), *Studies in Philosophy, Politics and Economics*, London: Routledge and Kegan
- Hodgson, G. M. (2002), "Reconstructive Downward Causation: Social structure and the development of individual agency", In E. Fullbrook, *Intersubjectivity in Economics* (PP. 159-180). New York: Routledge.
- Hodgson, G. M. (2003, March), *The Hidden Persuaders: Institutions and Individuals in Economic Theory*, Cambridge Journal of Economics, 27(2), 159-75.
- Hodgson, G. M. (2004), *The Evolution of Institutional Economics*, New York: Routledge.
- Hodgson, G. M. (2006, March), "What Are Institutions?", *Journal of Economic Issues*, XL (1). Retrieved from <http://www.geoffrey-hodgson.info/user/bin/whatareinstitutions.pdf>
- Holmes, M. R., T. R. Holcomb, P. G. Klein and R. D. Irelan, (2014), "A Judgmental Decision-Making Approach to Entrepreneurship: Toward a Behavioral Model", *Academy of Management*, doi:10.5465/AMBPP.2014.15844
- Kincaid, H. (1998), "Methodological Individualism/Atomism", In J. B. Davis, *The Handbook of Economic Methodology* (PP. 294-300), London: Edward Elgar.
- Kirzner, I. M. (1973), *Competition and Entrepreneurship*, Chicago: University of Chicago Press.
- Kirzner, I. M. (1979), *Perception, Opportunity, and Profit*, Chicago: University of Chicago Press.
- Kirzner, I. M. (1997), "Entrepreneurial Discovery and the Competitive Market Process: An Austrian Approach", *Journal of Economic Literature*, 35, 60-85.
- Klein, P. G. and P. L. Bylund (2014), "The Place of Austrian Economics in Contemporary Entrepreneurship Research", *The Review of Austrian Economics*, 27(3), 259-279.
- Knight, F. H. (1921), *Risk, Uncertainty and Profit*, New York: August M. Kelley.
- Koppl (ed.) (2003), *Austrian Economics and Entrepreneurial Studies*. Oxford: ELSEVIER Ltd.
- Lachmann, L. M. (1971), *The Legacy of Max Weber*, Berkeley: Glendessary.
- Lachmann, L. M. (1982), "Ludwig von Mises and the extension of subjectivism", In I. M. Kirzner, *Method, Process and Austrian Economics: Essays in Honor of Ludwig von Mises*, Lexington: Lexington Books.
- Lachmann, L. M. (1986), *The Market as Economic Process*. Oxford: Blackwell.
- Lachmann, L. M. (1990), "Austrian economics: a hermeneutic approach", In *Economics and Hermeneutics*. London: Routledge.

- Lewis, P. and J. Runde (2002), "INTERSUBJECTIVITY IN THE SOCIO-ECONOMIC WORLD", In E. Fullbrook, *Intersubjectivity in Economics* (PP. 198-215). New York: Routledge.
- Lewis, P. and J. Runde (2007), "Subjectivism, social structure and the possibility of socio-economic order: The case of Ludwig Lachmann", *Journal of Economic Behavior and Organization*, 167-186.
- Mantzavinos, C., D. C. North and S. Shariq (2004), "Learning, Institutions, and Economic Performance", *Perspectives on Politics*, 2(1), 75-84.
- McMullen, J. S. and D. A. Shepherd (2006), "Entrepreneurial action and the role of uncertainty in the theory of the entrepreneur", *Academy of Management Review*, 31(1), 132-152.
- Menger, C. ({1976} 2007), *Principles of Economics*, (J. Dingwall, and B. F. Hoselitz, Trans.) Auburn: Ludwig von Mises Institute.
- Mises, L. V. (1963), *Human Action*, San Fransisco: Fox and Wilkes.
- Mole, K. F. and M. Mole (2010), "Entrepreneurship as the structuration of individual and opportunity: A response using a critical realist perspective", *Journal of Business Venturing*, 25, 230-237.
- Moreno, J. (2008), "An Empirical Analysis of Entrepreneurial Opportunity Identification and Their Decisive Factors: the Case of new Spanish Firms", *International journal of Entrepreneurship*, 12, 11-37.
- North, D. C. (1971), "Institutional Change and Economic Growth", *Journal of Economic History*, 31(1), 118-125.
- North, D. C. (1981), *Structure and Change in Economic History*, Cambridge: Cambridge University Press.
- North, D. C. (1990), *Institutions, Institutional Change, and Economic Performance*, Cambridge :Cambridge University.
- North, D. C. (2005), *Understanding the Process of Economic Change*, Princeton: Princeton University Press.
- North, D. C. and R. Thomas (1973), *The Rise of the Western World: A New Economic History*, New York: Cambridge University Press.
- O'Driscoll, G. and M. Rizzo (1984), *The Economics of Time and Ignorance*, New York: Basil Blackwell.
- O'Hara, P. A. (2008), "Principle of Circular and Cumulative Causation: Fusing Myrdalian and Kaldorian Growth and Development Dynamics", *Journal of Economic Issues*, 42(2), 375-387.
- Pettit, P. (1998), "Verstehen", In J. B. Davis, D. W. Hands, and U. Maki, *The Handbook of Economic Methodology* (PP. 531-534). Gheltenham: Edward Elgar.
- Rothbard, M. (1957), "In Defense of Extreme Apriorism", *Southern Economic Journal*, 314-320.
- Sarason, Y., T. Dean and J. F. Dillard (2006), "Entrepreneurship as the Nexus of Individual and Opportunity: A Structuration View", *Journal of Business Venturing*, 21, 286-305.
- Scott, W. R. (1995), *Institutions and organizations*, California: Sage.
- Shackle, G. (1972), *Epistemics and Economics*, Cambridge: Cambridge University.

- Shane, S. (2003), *A General Theory of Entrepreneurship: The Individual-Opportunity Nexus*, Chaltenham, U.K: Edward Elgar.
- Shane, S. and S. Venkatarman (2000), "The Promise of Entrepreneurship as a Field", *Academy of Management Review*, 25(1), 217-26.
- Storr, V. H. (2010), *The facts of the social sciences are what*, Cheltenham: Edward Elgar.
- Sugden, R. (1991), "Rational choice: a survey of contributions from economics and philosophy", *Economic Journal*, 101, 751-85.
- Tang, J., K. M. Kacmar and L. Busenitz (2012), "Entrepreneurial alertness in the pursuit of new opportunities", *Journal of Business Venturing*, 77-94.
- Valliere, D. (2013), "Towards a schematic theory of entrepreneurial alertness", *Journal of Business Venturing*, 1-13. doi:10.1016/j.jbusvent.2011.08.004
- Vanberg, V. (2004), "Austrian economics, evolutionary psychology and methodological dualism: Subjectivism reconsidered" In R. Koppl (ed.), *Evolutionary psychology and economic theory of Advances in Austrian Economics*, Amsterdam: Elsevier.
- Veciana, J. M. and D. Urbano (2008), "The institutional approach to entrepreneurship: Introduction", *International Entrepreneurship and Management Journal*, 365-379.
- Weber, M. (1949), *The Methodology of Social Sciences*. New York: Free Press.
- Zanotti, G. J. (2007), "Intersubjectivity, Subjectivism, Social Sciences, and the Austrian School of Economics", *Journal of Markets and Morality*, 10(1), 115-141.